

The Role of Mystical-Religious Anthropology in the Production and Transformation of Islamic Humanities: With an Emphasis on the Concept of the "Perfect Man"

✉ **Qasem Tarkhan**  / Professor at the department of Islamic speculative theology (kalam) and modern theology tarkhan@jiict.ac.ir

Mohammadjavad Roodgar / Professor, Department of Mysticism and Spirituality, Institute of Culture and Islamic Thought roodgar@jiict.ac.ir

Received: 2025/12/12 - **Accepted:** 2026/01/13

Abstract


This study aims to elucidate the impact of mystical-religious anthropology on Islamic humanities, focusing on the concept of the "Perfect Man." The research method is synthetic (traditional, rational, and intuitive), based on revelatory sources and mystical texts. The findings indicate that the Perfect Man (exemplified by the Infallibles) plays a fundamental role in three domains of Islamic humanities: as a source of knowledge, in its foundational principles and methodology, and in its ultimate purpose and function. As a manifestation of innate divine knowledge ('ilm ladunni), an heir to the knowledge of the prophets, and a locus for the manifestation of Divine Names, the Perfect Man, firstly, provides the authentic source—the teachings of the Infallibles—for extracting the foundations of the humanities. Secondly, this comprehensive anthropology transforms the ontological and epistemological foundations of the sciences and necessitates a synthetic (rational, transmitted, and intuitive) methodology. Thirdly, by presenting a comprehensive and transcendent image of human reality, this anthropology liberates the humanities from the confines of materialist approaches and orients them toward the production of a monotheistic, spiritual, and justice-oriented knowledge. The conclusion is that the realization of authentic Islamic humanities is not possible without reliance on mystical anthropology and the utilization of the knowledge of the infallible Perfect Man.

Keywords: mystical anthropology, perfect man, Islamic humanities, source of knowledge, foundations of science, methodology, purpose of science

نقش انسان‌شناسی عرفانی – دینی در تولید و تحول علوم انسانی اسلامی: با تأکید بر مفهوم «انسان کامل»

tarkhan@iiict.ac.ir

roodgar@iiict.ac.ir

قاسم ترخان  / استاد گروه کلام و الهیات جدید پژوهشگاه فرهنگ و اسلامی

محمدجواد رودگر / استاد گروه عرفان و معنویت پژوهشگاه فرهنگ و اسلامی

دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۲۱ – پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۲۳

چکیده

این پژوهش با هدف تبیین تأثیر انسان‌شناسی عرفانی – دینی بر علوم انسانی اسلامی و با تمرکز بر مفهوم «انسان کامل» انجام شده است. روش تحقیق، ترکیبی (نقلی، عقلی، شهودی) و مبتنی بر منابع وحیانی و متون عرفانی است. یافته‌ها نشان می‌دهد که انسان کامل (با مصادیق معصوم) به‌عنوان مظهر علم لدنی، وارث علوم انبیا و تجلی‌گاه اسماء الهی، نقش بنیادینی در سه عرصهٔ منبعیت معرفتی، مبانی و روش‌شناسی و غایت و کارکرد علوم انسانی اسلامی ایفا می‌کند. اولاً معارف معصومین علیهم‌السلام به‌عنوان علم لدنی، منبع اصیل برای استخراج مبانی علوم انسانی است. ثانیاً تصویر جامع از انسان، مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی علوم را متحول کرده و روش ترکیبی (عقلی، نقلی و شهودی) را ضروری می‌سازد. ثالثاً این انسان‌شناسی با ارائه تصویری جامع و متعالی از حقیقت انسان، علوم انسانی را از حصار رویکردهای مادی‌گرایانه خارج کرده، به سمت تولید دانشی توحیدی، معنوی و عدالت‌محور سوق می‌دهد. نتیجه آنکه تحقق علوم انسانی اسلامی اصیل، بدون اتکا به انسان‌شناسی عرفانی و بهره‌گیری از معارف انسان کامل معصوم امکان‌پذیر نخواهد بود.

کلیدواژه‌ها: انسان‌شناسی عرفانی، انسان کامل، علوم انسانی اسلامی، منبع معرفت، مبانی علوم، روش‌شناسی، غایت علم.

مقدمه

علوم انسانی رایج، عمدتاً بر مبانی انسان‌شناختی سکولار و مادی استوارند که ناتوان از تبیین جامع ابعاد معنوی و متعالی انسان است. در مقابل، عرفان اسلامی با تکیه بر منابع وحیانی و سیره معصومین علیهم‌السلام، انسان‌شناسی عمیق و چندبعدی ارائه می‌دهد که محور آن «انسان کامل» است (در این زمینه، ر.ک. جوادی آملی، ۱۴۰۲، ج ۷، ص ۳۰-۳۱ و ۳۴-۵۳؛ حسن زاده آملی، ۱۳۸۱، ص ۴۶). این تحقیق در پی پاسخ به این پرسش اصلی است که انسان‌شناسی عرفانی - دینی چه تأثیری در تولید و بازخوانی علوم انسانی اسلامی دارد؟ فرضیه پژوهش آن است که انسان‌شناسی عرفانی از طریق تعریف انسان کامل به‌عنوان محور هستی و منبع علم الهی، در منبعت، مبانی، روش، غایت و کارکرد علوم انسانی اسلامی تحول بنیادین ایجاد می‌کند.

۱. انسان کامل به‌عنوان منبع و مرجعیت علمی در علوم انسانی اسلامی

یکی از بنیادی‌ترین وجوه تأثیر انسان‌شناسی عرفانی بر علوم انسانی اسلامی، معرفی آن به‌عنوان منبع معتبر معرفت است. در پارادایم رایج علوم انسانی، منابع شناخت به عقل تجربی، حس و داده‌های مادی محدود می‌شود. اما انسان‌شناسی عرفانی با معرفی «انسان کامل» - که در اوج مصداقی آن، وجود پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت معصوم علیهم‌السلام است - منبعی وحیانی، شهودی و متعالی را به این منظومه اضافه می‌کند. این منبع، تنها یک منبع تاریخی یا نقلی صرف نیست، بلکه مجاری فیض الهی و مظاهر علم لدنی می‌باشد که به دلیل اتصال مستقیم به علم الهی، از اتقان، جامعیت و عصمتی برخوردار است که آن ذوات نوری را به مرجعی بی‌بدیل برای تولید هر دانشی درباره انسان تبدیل می‌کند. در این بخش، این مرجعیت علمی در سه محور کلیدی «وراثت علوم انبیا»، «مقام قلب و علم لدنی» و «تجسم امام مبین» تحلیل و تبیین می‌شود.

۱-۱. انسان کامل به‌عنوان وارث علوم انبیا و خلیفه الهی

از منظر متون اصیل اسلامی، مقام انسان کامل، مقام خلافت کلی الهی و وراثت تام علوم پیامبران است. این وراثت، مفهومی عمیقاً معرفتی و وجودی است، نه صرفاً انتقالی تاریخی. آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (نساء: ۵۸) در روایات متعددی، به «امانت‌های الهی» تفسیر شده که شامل علوم، اسرار نبوت و نشانه‌های امامت است و از پیامبری به پیامبر دیگر و در نهایت به خاتم الانبیا و سپس ائمه اطهار علیهم‌السلام به‌عنوان وارثان راستین منتقل شده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۲۱). امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «خداوند آنچه را به انبیا داده بود، به حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عطا کرد و کتاب‌ها و صحف پیشین نزد ماست» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۶، ص ۱۸). این بیان، نشان‌دهنده امتداد زنجیره وحیانی و جامعیت میراث علمی معصومین علیهم‌السلام است که تمامی

معارف از کلان‌ترین اصول هستی‌شناسی تا ظریف‌ترین احکام فردی و اجتماعی را دربر می‌گیرد.

این وراثت، دو پیامد عمده برای علوم انسانی اسلامی دارد:

الف) ایجاد پیوند عمیق معرفتی: علوم انسانی برآمده از این منبع، در امتداد جریان وحیانی تاریخ قرار می‌گیرد و گسست معرفتی با علوم انبیاوی گذشته پیدا نمی‌کند. برای مثال، یک نظریه اقتصاد اسلامی در تبیین مفهوم «عدالت توزیعی»، می‌تواند خود را وارث دیدگاه‌های اقتصادی پیامبرانی چون حضرت شعیب یا حضرت سلیمان علیه السلام بداند و از آن مبانی بهره جوید.

ب) تأمین جامعیت و عمق: علوم انسانی رایج، عمدتاً بر تجربه محدود بشر عادی استوار است. اما معارف منبعث از انسان کامل، افزون بر این تجربیات، از دستاوردهای وحیانی مربوط به تاریخ انبیا نیز بهره می‌برد. این موضوع، عمق و گستره‌ای بی‌نظیر به مبانی علوم انسانی می‌بخشد. برای نمونه، در روان‌شناسی رشد اخلاقی، می‌توان با رجوع به سیره پیامبران در قرآن، مراحل عمیق‌تری از تحول شخصیت اخلاقی را شناسایی و نظریه‌پردازی کرد که فراتر از الگوهای سکولار است.

۱-۲. انسان کامل به‌عنوان صاحب «قلب» و علم لدنی

در انسان‌شناسی عرفانی، «قلب» تنها یک عضو فیزیولوژیک یا مرکز عواطف نیست، بلکه مرکز ادراک باطنی، مظهر اسم اعظم الهی و آینه‌ای برای تجلیات حق است. انسان کامل به کمال «قلب سلیم» دست یافته و آن را به «عقل مستفاد» یا «روح قدسی» تبدیل کرده است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۹-۱۴۲). این مقام، امکان دریافت بی‌واسطه (علم حضوری) و مستقیم (علم لدنی) از معارف الهی را فراهم می‌آورد. قرآن کریم از این علم با تعبیر «عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» (نمل: ۴۰) درباره آصف بن برخیا و به‌طور گسترده‌تر در مورد خضر (کهف: ۶۵) یاد می‌کند. امیر المؤمنین علی علیه السلام که بر اساس روایات معتبر مصداق «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (رعد: ۴۳) است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۵، ص ۴۳۰)، نیز به صراحت به این گنجینه علمی اشاره می‌فرماید: «هَا إِنَّ هَاهُنَا لَعِلْمًا جَمًّا لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، حکمت ۱۴۷)؛ آگاه باشید! همانا در اینجا (اشاره به سینه) دانش فراوانی است، اگر حاملانی برای آن می‌یافتیم!

این ویژگی انسان کامل، دو تأثیر مبنایی بر علوم انسانی دارد:

الف) معرفی روش شهودی به‌عنوان یک روش معتبر: علوم انسانی رایج، غالباً به روش‌های تجربی - حسی و تحلیلی - عقلی محدود است و عوالم باطنی و تجارب معنوی را یا انکار می‌کند یا آنها را صرفاً به پدیده‌های روان‌شناختی فرو می‌کاهد. انسان‌شناسی عرفانی با اثبات وجود «قلب» به‌عنوان مرکز ادراک شهودی، کشف و شهود عرفانی برآمده از سلوک عملی و طهارت باطن را به‌عنوان روشی معتبر برای شناخت ابعاد عمیق وجود

انسان (مانند فطرت، گرایش به تعالی، تجربه عشق حقیقی، مراحل سلوک معنوی) معرفی می‌کند. بنابراین، در یک روان‌شناسی دینی، داده‌های حاصل از تجارب عارفان حقیقی (با معیارهای صحت‌سنجی درون دینی) می‌تواند به غنای این علم بیفزاید.

ب) تأمین عمق‌بخشی به مفاهیم کلیدی: بسیاری از مفاهیم بنیادین علوم انسانی مانند سعادت، آزادی، کرامت، عشق، سلامت روان، در گرو تصویری است که از حقیقت انسان ارائه می‌دهیم. علم لدنی انسان کامل، عمیق‌ترین لایه‌های این مفاهیم را آشکار می‌سازد. به‌عنوان مثال، «سعادت» در روان‌شناسی مثبت‌نگر سکولار، عموماً به احساس رضایت و لذت تعریف می‌شود، اما از منظر علم لدنی، سعادت حقیقی در «قرب به خدا» و «فناء فی الله» معنا می‌یابد. این تعریف، جهت‌گیری کل نظام علوم تربیتی و روان‌شناسی را متحول می‌کند.

۱-۳. انسان کامل به‌عنوان تجسم «امام مبین»

انسان کامل در انسان‌شناسی عرفانی معدن و مخزن تمام اسرار و علوم الهی هستند و امام مبین وجودی است که همه محاسبات الهی و اعداد و ارقام عالم در قلب او قرار دارد (کاشانی، ۱۳۷۹، ص ۳۰۵). عرفا بر این باورند که «امام مبین» و «کتاب مبین» اشاره به حقیقتی نورانی و روحانی است که همانند «لوح محفوظ» همه حقایق عالم وجود را دربر می‌گیرد که این حقیقت در هر عصری به امام زمان یا حجت خداوند اطلاق می‌شود، که به‌عنوان راهنما، راهبر، حامل و حافظ تمامی علوم و حقایق الهی عمل می‌کند. قرآن در آیاتی از امام مبین (یس: ۱۲) و ام‌الکتاب (زخرف: ۴؛ رعد: ۳۹) و کتاب مبین (مائده: ۱۵؛ انعام: ۵۹؛ هود: ۶؛ یونس: ۶۱؛ نمل: ۷۵ و سبأ: ۳) و لوح محفوظ (بروج: ۲۲) نام برده است که بین آنها شباهت و اشتراک معنایی وجود دارد. به‌هرحال امام مبین همان وجودی است که فرشتگان در شب قدر تمام محاسبات عوالم وجود، اعم از سرنوشت انسان تا همه کائنات در تمام هستی را محضرشان تقدیم می‌کنند. امیر المؤمنین علیه السلام را به‌عنوان امام مبین معرفی کرده‌اند، جزو بطن قرآن و اشارات آن می‌دانند و می‌فرمایند: هیچ مانعی ندارد که خدای تعالی به بنده‌ای از بندگانش که دارای توحید و عبودیت خالص برای اوست، علم به همه معلوماتی که در کتاب مبین است بدهد و آن کس بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله سیدالموحدين امیر المؤمنین علی علیه السلام است (طباطبائی، ۱۳۹۳، ج ۱۷، ص ۱۰۲؛ ج ۷، ص ۱۲۴-۱۲۷ و ۱۷۹-۱۸۲). روایاتی هم که امیرالمؤمنین علیه السلام را به‌عنوان «امام مبین» معرفی کرده‌اند، مصداقی برای تعمیم این عنوان به همه امامان معصومین علیهم السلام هستند که در هر عصری انسان کاملی با این عنوان و عناوینی مانند «خلیفة الله» و «حجة الله»، نمونه کامل از خداوند بر روی زمین هستند که تمام مقدرات عالم از مجرای وجودی آنان می‌گذرد که در زیارت جامعه منزلت و جایگاه وجودی آن ذوات نوری به طور کامل بیان و تبیین شد.

خداوند متعال در آیه شریفه «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس: ۱۲) می‌فرماید: و هر چیز را در امام آشکار به شماره درآورده‌ایم. اگرچه برخی مفسران، «امام مبین» را به «لوح محفوظ» تفسیر کرده‌اند، اما روایات متواتر از شیعه و سنی، مصداق اتم و اکمل این آیه را وجود مبارک امیر المؤمنین علی علیه السلام و سایر ائمه معصومین علیهم السلام معرفی می‌کنند. برای نمونه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث غدیر فرمودند: «هیچ علمی نیست، مگر آنکه خداوند آن را نزد من جمع کرده... و هیچ علمی نیست، مگر آنکه من آن را به علی آموخته‌ام. پس اوست امام مبین» (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۶۶). همچنین، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه به امیر المؤمنین علیه السلام اشاره کرده و فرمودند: «هُوَ هَذَا! إِنَّهُ الْإِمَامُ الَّذِي أَحْصَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ» (عباشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۲۱۳). همچنین در خطبه غدیر درباره امیر المؤمنین علیه السلام فرموده‌اند: هیچ علمی نیست، مگر اینکه خداوند آن را در من جمع کرده است و هیچ علمی نیست، مگر اینکه آن را به علی آموخته‌ام و اوست امام مبین! (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۵، ص ۴۲۸) و امیر المؤمنین علیه السلام خود نیز فرمود: «أَنَا وَاللَّهِ الْإِمَامُ الْمُبِينُ أُبَيِّنُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ وَرَثَتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ» (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۳۷۹).

دلالت این محور بر علوم انسانی، فوق العاده بنیادین است:

الف) انسان کامل، محضر و مظهر حاضر علوم: این روایات نشان می‌دهند که انسان کامل، تنها حامل علوم نیست، بلکه خود محضر علم و مظهر جامعیت حقایق است. او «کتاب تکوینی» است که تمامی شئون هستی در او «محصی» (شمارش و ثبت) شده است. بنابراین، استناد به معارف او، استناد به یک نظام منسجم و یکپارچه معرفتی است که در وجود او متجلی شده است، نه مجموعه‌ای پراکنده از سخنان.

ب) پایه علوم انسانی کل نگر: علوم انسانی مدرن، به دلیل تخصصی شدن افراطی، از ارائه تصویری جامع از انسان عاجز مانده است، اما اگر انسان کامل، «امام مبین» همه چیز است، پس معرفت به او، کلید فهم پیوندهای عمیق بین ابعاد مختلف انسان (فردی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، روانی و معنوی) خواهد بود. از این رهگذر، علوم انسانی اسلامی می‌تواند از پراکندگی و جزئی‌نگری‌های یافته و به سمت تولید دانشی کل نگر و یکپارچه حرکت کند که ارتباط ساحت‌های گوناگون زندگی انسان را در پرتو غایت نهایی او تبیین می‌نماید. بر این اساس، معارف انسان کامل معصوم علیه السلام - به مثابه وارث تام علوم انبیا، صاحب مقام قلب و علم لدنی، و تجسم امام مبین - منبعی اتقانی، جامع و متصل به سرچشمه وحی برای علوم انسانی اسلامی به شمار می‌آید. این مرجعیت، علوم انسانی را از انحصار روش‌های تجربی - حسی خارج کرده، روش شهودی را به عنوان روشی مکمل و معتبر به رسمیت می‌شناسد. همچنین، با ارائه تصویری عمیق و یکپارچه از انسان و ابعاد وجودی او، مبانی غنی‌تر، مفاهیم بنیادی‌تر و افق‌های گسترده‌تری پیش‌روی دانش‌هایی مانند اقتصاد، روان‌شناسی،

جامعه‌شناسی و علوم تربیتی قرار می‌دهد. بنابراین، هر گونه ادعای تولید «علوم انسانی اسلامی» بدون بهره‌گیری جدی و روشمند از این منبع یگانه، فاقد اعتبار لازم و عمق مطلوب خواهد بود. مرحله بعدی تحقیق، چگونگی تبدیل این منبعیت بالقوه به مبانی و روش‌های عملیاتی در هریک از شاخه‌های علوم انسانی است.

۲. نقش انسان‌شناسی عرفانی در مبانی علوم انسانی اسلامی

پس از تبیین منبعیت معرفتی انسان کامل، این پرسش مطرح می‌شود که این معارف چگونه می‌توانند به ساختارهای بنیادین و چارچوب‌های نظری علوم انسانی تبدیل شوند؟ پاسخ در جایگاه انسان‌شناسی عرفانی به‌عنوان پیش‌فرضی سازنده در شکل‌دهی به مبانی علوم نهفته است. مبانی علوم انسانی، اعم از عام (مشترک در همه شاخه‌ها) و خاص (ناظر به یک رشته)، متأثر از تصویری است که از ماهیت، غایت و قابلیت‌های انسان ارائه می‌دهیم. انسان‌شناسی عرفانی با ارائه تصویری چندبعدی، فطری و متعالی از انسان، به‌مثابه موجودی دارای روح مجرد، کشش ذاتی به توحید و ظرفیت وصول به خلافت الهی (ر.ک. صدرالمآلهین، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۴۳۵؛ جوادی آملی، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۱۲۹-۱۳۰ و ۱۶۰). این مبانی را در عمیق‌ترین لایه‌ها دگرگون می‌سازد. این دگرگونی، نه تنها نگرش به موضوع علم را عوض می‌کند، بلکه اهداف، ارزش‌ها و چارچوب‌های تبیینی آن را نیز متحول می‌نماید.

۲-۱. تحول در مبانی عام: نگاهی کلان به انسان و جامعه

مبانی عام علوم انسانی، همچون مبانی هستی‌شناختی (حقیقت انسان چیست؟)، شناخت‌شناختی (چگونه می‌توان انسان را شناخت؟) و ارزش‌شناختی (غایت زندگی انسان چیست؟)، مستقیم‌ترین تأثیر را از انسان‌شناسی عرفانی می‌پذیرند. الف) هستی‌شناسی انسان: در برابر دیدگاه‌های مادی‌گرا که انسان را «حیوانی تکامل یافته» یا «مجموعه‌ای از غرایز» می‌دانند، عرفان اسلامی انسان را «صورت الهی» (ر.ک. صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۱۵۸؛ آملی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۵۸؛ ابن عربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۵۲؛ موسوی خمینی، ۱۴۰۶ق، ص ۶۰ و ۱۶۰-۱۶۱؛ یزدان‌پناه، ۱۳۸۸، ص ۵۹۷)، «حی متأله» و «خلیفه الله» (ر.ک. جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۴۴ و ۱۳۶-۱۳۷ و ۱۴۹-۱۵۵) معرفی می‌کند که دارای مراتبی از وجود (طبیعت، نفس، عقل، قلب) است و باطنی ملکوتی دارد. این نگاه، مبانی هستی‌شناختی مشترکی برای تمام علوم انسانی ایجاد می‌کند که بر اساس آن، هر علمی نمی‌تواند بعد مادی انسان را تنها واقعیت او قلمداد کند.

ب) شناخت‌شناسی انسان: اگر حقیقت انسان، بعد ملکوتی اوست، روش‌های صرفاً تجربی و کمی برای شناخت تمامی ابعاد او کافی نخواهد بود. این مبنا، روش‌شناسی ترکیبی (عقل، تجربه، شهود و نقل) را به‌عنوان یک اصل شناخت‌شناختی عام برای علوم انسانی ضروری می‌سازد.

ج) ارزش‌شناسی و غایت‌انگاری: غایت‌نهایی انسان در این دیدگاه، «قرب به خدا» و «تخلق به اخلاق الهی» است. بنابراین، هر علم انسانی، حتی در کاربردی‌ترین سطوح، نمی‌تواند نسبت خود با این غایت‌نهایی را نادیده بگیرد. مبنا قرار گرفتن سعادت اخروی و معنوی در کنار رفاه دنیوی، یک اصل ارزش‌شناختی کلان ایجاد می‌کند

۲-۲. تحول در مبانی خاص: نمونه‌های کاربردی در شاخه‌های علوم

این مبانی عام، در هر رشته از علوم انسانی، به صورت مبانی خاص و مشخصی تجلی می‌یابد:

الف) جامعه‌شناسی: از تحلیل مادی تا فهم فطریات

جامعه‌شناسی رایج، پدیده‌های اجتماعی را عمدتاً بر اساس عوامل اقتصادی، تاریخی و روانی زمینی تحلیل می‌کند. انسان‌شناسی عرفانی با طرح مفهوم «فطرت توحیدی» (روم: ۳۰؛ موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۱۶۸ و ۲۷۲) به‌عنوان زیرساخت مشترک و ثابت در نهاد انسان، یک «مبنای انسان‌شناختی» جدید به جامعه‌شناسی عرضه می‌دارد. بر این اساس، پدیده‌هایی مانند دین‌داری، گرایش به عدالت، زیبایی‌طلبی و حقیقت‌جویی، صرفاً برساخته‌های اجتماعی یا واکنش‌های روانی نیستند، بلکه نمودهای اجتماعی همان فطرت الهی هستند. برای مثال، در تحلیل «جنبش‌های عدالت‌خواهانه»، جامعه‌شناسی عرفانی مبنا، افزون بر عوامل سیاسی - اقتصادی، به کشش فطری انسان به سوی عدل به‌عنوان یک محرک درونی پایدار نیز توجه می‌کند و پیش‌بینی‌ها و راهکارهای خود را بر این اساس تنظیم می‌نماید.

ب) روان‌شناسی و پزشکی: از روان‌تنی به روح‌تنانی

متون دینی و عرفانی، روح و ساحت ملکوتی انسان را می‌پذیرد و برای آن اصالت قائل است (برای آگاهی تفصیلی از ادله این بحث، ر.ک. ترخان، ۱۴۰۲، ص ۱۰۱-۱۰۴) و بر تأثیر متقابل هریک از نفس و بدن بر همدیگر تأکید می‌کند. آیات شریفه (بقره: ۱۰؛ احزاب: ۳۲؛ انفال: ۴۹؛ محمد: ۲۰؛ حج: ۵۳؛ توبه: ۱۲۵؛ مائده: ۵۲) از بیماری قلب سخن می‌گوید و از سویی دیگر، روایات بیماری جسمی را مؤثر در روح می‌دانند (ر.ک. تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق، ح ۹۹۴۲ و ۸۴۵۸ و ۸۴۵۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۷، ص ۲۲؛ ج ۶۲ ص ۲۹۳)، از جمله اینکه پرخوری و پرخوابی زیان‌آور و تباه‌کننده نفس شمرده شده است (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق، ح ۷۱۲۰). همان‌طوری که آسیب‌های روحی، جسم را نیز متأثر می‌کند (ر.ک. مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۳، ص ۲۵۶، ح ۲۹؛ حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۳۶۸) و اساساً کمال و نقص روح انسانی در سایه کنش‌های انسانی شکل می‌گیرد.

این معارف، نشان می‌دهند که انسان موجودی روح‌تنانی (Psychosomatic-Spiritual) است. انسان‌شناسی عرفانی با تأکید بر حاکمیت روح مجرد بر جسم و تأثیر متقابل سلامت قلبی - روحانی بر سلامت جسمانی، مبنای یکپارچه‌نگری را در روان‌شناسی و پزشکی تقویت می‌کند. در این الگو، «سلامت» صرفاً فقدان بیماری

جسمی یا آشفستگی روانی نیست، بلکه حالتی از تعادل و انسجام در تمام سطوح وجودی انسان (جسم، نفس، عقل، قلب) است که در پرتو اتصال به مبدأ هستی تحقق می‌یابد. بنابراین، یک روان‌درمانی اسلامی نمی‌تواند اختلالاتی مانند اضطراب یا افسردگی را بدون توجه به ابعاد معنوی (مانند احساس پوچی، دوری از خدا، ناامیدی از رحمت الهی) تحلیل و درمان کند.

ج) اقتصاد و سیاست: از نفع فردی به کرامت و عدالت اجتماعی

مبانی لیبرال اقتصاد و سیاست، اغلب بر محور «نفع‌گرایی فردی» و «حداکثرسازی لذت / قدرت» استوار است. انسان‌شناسی عرفانی، با تعریف انسان به‌عنوان خلیفه الله و عبد پروردگار، مبانی این علوم را بر عدالت، خدمت‌گزاری و عبودیت بازمی‌نشانند.

در اقتصاد: مبنای «مالکیت»، از حقی مطلق و فردی به امانتی الهی تبدیل می‌شود که مسئولیت‌های اجتماعی (انفاق، زکات، احترام به حقوق دیگران) را به دنبال دارد. «هدف فعالیت اقتصادی» نیز از حداکثرسازی سود شخصی، به تأمین معاش حلال برای زندگی و خدمت به خلق تغییر می‌یابد. نظریه‌هایی مانند «قناعت» و «اقتصاد مبتنی بر اخلاق»، از چنین مبانی‌ای سرچشمه می‌گیرند.

در سیاست: «مشروعیت قدرت» تنها به رأی مردم محدود نمی‌شود، بلکه باید در راستای تحقق عدالت الهی و اجرای احکام شرع باشد. «کارکرد حکومت»، حکمرانی به‌معنای سیطره نیست، بلکه خدمت‌گزاری (خادم بودن به مردم) و مهیا کردن بسترهای تکامل معنوی شهروندان است. این نگاه، مبانی نظریه ولایت فقیه یا هر نظریه حکومت دینی را شکل می‌دهد.

۳-۲. امتیاز میناسازی عرفانی: ترکیب منابع و محوریت الگوی کامل

امتیاز انسان‌شناسی عرفانی در تولید این مبانی، دو ویژگی منحصر به فرد است:

۱. استفاده از منظومه ترکیبی معرفتی: این انسان‌شناسی، داده‌های خود را از ترکیب هماهنگ و سلسله‌مراتبی سه منبع استخراج می‌کند: نقل معصوم (به‌عنوان عالی‌ترین منبع)، عقل برهانی (برای نظام‌بندی و استنباط) و کشف و شهود عرفانی اصیل (برای ادراک حضوری حقایق). این ترکیب، از یک سو از خطر اصالت تجربه‌گرایی افراطی و از سوی دیگر از خطر ذوق‌گرایی غیرقابل کنترل جلوگیری می‌کند.

۲. الگوگیری از انسان کامل معصوم (علیه السلام): این مبانی، در یک سیستم انتزاعی صرف تولید نمی‌شوند، بلکه با محوریت وجود عینی و تاریخی انسان کامل (پیامبر و اهل بیت علیهم السلام) شکل می‌گیرند. سیره نظری و عملی آنان، مصداق عینی و تجسد یافته همان مبانی هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی است. برای نمونه، نحوه تعامل امام علی (علیه السلام) با بیت‌المال، عینی‌ترین تجلی مبنای «اقتصاد عادلانه و خدمت‌محور» است.

بر این اساس، انسان‌شناسی عرفانی با تغییر تصویر بنیادین از «انسان» (موسوی خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۳، ص ۲۸۵؛ ۱۳۸۰، ص ۲۶۲)، هسته مرکزی مبانی علوم انسانی را دگرگون می‌سازد. این تحول، از کلان‌ترین مبانی هستی‌شناختی و غایت‌شناختی آغاز شده و تا مشخص‌ترین اصول راهبردی در رشته‌هایی چون اقتصاد، سیاست، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی امتداد می‌یابد. ثمره این نگاه، خروج علوم انسانی از حصار توصیف صرف وضع موجود یا تأمین حداکثر لذت مادی و هدایت آن به سمت تبیین مسیر تکاملی انسان و طراحی سازوکارهای اجتماعی برای تحقق عدالت و تعالی معنوی است. این مبانی، زمانی از قوه به فعل درمی‌آیند که در روش‌شناسی این علوم نیز تأثیر خود را نشان دهند، که موضوع بخش بعدی این مقاله خواهد بود.

۳. نقش انسان‌شناسی عرفانی در روش‌شناسی علوم انسانی

پس از تبیین تحول در مبانی علوم انسانی تحت تأثیر انسان‌شناسی عرفانی، نوبت به بررسی دقیق تأثیر این دیدگاه بر روش‌شناسی یا «چگونگی کسب معرفت» در این علوم می‌رسد. اگر موضوع علم (یعنی انسان) موجودی چندبعدی، دارای ساحتی ملکوتی و مرتبط با عالم غیب شناخته شود، بدیهی است که روش‌های تحقیق منحصر در حس و تجربه، برای شناخت تمامیت او ناکافی و ناقص خواهند بود. انسان‌شناسی عرفانی، با ارائه تصویری جامع از انسان، دامنه روش‌های معتبر پژوهش را گسترش داده و با تنظیم رابطه‌ای منطقی بین آنها، یک مهندسی معرفت‌شناختی منسجم ارائه می‌دهد. این رویکرد، روش‌شناسی علوم انسانی را از تک‌روشی اثبات‌گرایانه به سمت روش‌شناسی ترکیبی مسئله‌محور سوق می‌دهد.

۳-۱. روش شهودی: اعتباربخشی به ادراک باطنی و کشف اصیل

در علوم انسانی رایج، داده‌های «قابل مشاهده، اندازه‌گیری و تکرارپذیر» تنها داده‌های معتبر تلقی می‌شوند. انسان‌شناسی عرفانی با تکیه بر بعد «قلب» و «روح قدسی» انسان، روش شهودی یا کشف و اشراق را به‌عنوان روشی معتبر برای دستیابی به لایه‌های عمیق‌تر معرفت انسانی به رسمیت می‌شناسد.

الف) تعریف و ماهیت: این روش، مبتنی بر ادراک حضوری و علم لدنی است که از طریق تهذیب نفس، سلوک عملی و اتصال به عالم معنا حاصل می‌آید. این کشف، امری شخصی و ذوقی صرف نیست، بلکه با معیارهای عقلانی و شرعی (مانند عدم تعارض با قرآن و سنت قطعی) قابل سنجش است.

ب) قلمرو کاربرد: این روش برای شناخت پدیده‌هایی که ذاتاً جنبه‌های باطنی و کیفی دارند، ضروری است. برای مثال، فهم عمیق تجربه عرفانی دین‌داران، ماهیت عشق حقیقی، مراحل سلوک اخلاقی، یا کشف انگیزه‌های ناخودآگاه متعالی، با پرسشنامه و آمار به‌تنهایی ممکن نیست. در روان‌شناسی دینی، گزارش‌های عارفان واصل از تجربه‌های عرفانی خود، می‌تواند به‌عنوان «داده‌های کیفی عمیق» برای نظریه‌پردازی درباره «اوج‌های تجربه انسانی» مورد استفاده قرار گیرد.

ج) ضابطه‌مهندسازی: برای جلوگیری از ورود مدعیات سلیقه‌ای، این روش نیازمند ضوابط سنجش صحت و سقم است که مهم‌ترین آنها عبارتند از: هماهنگی با کتاب و سنت معتبر، سازگاری با عقل برهانی، و تأیید توسط استادان صلاحیت‌دار سلوکی (برای مطالعه بیشتر، ر.ک. ابن‌ترکه، ۱۳۸۲، ص ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۴۰۶؛ یزدان‌پناه، ۱۳۸۸، ص ۷۹؛ جوادی آملی، ۱۳۸۱ الف، ج ۳، ص ۳۳-۳۵؛ ۱۳۸۱ ب، ص ۳۵-۴۰؛ رودگر، ۱۳۹۷، ص ۲۵۵-۳۰۸).

۳-۲. روش تلفیقی (جمع سالم): ضرورتی برآمده از مراتب وجود انسان

در عرفان اسلامی انسان اعم از انسان کامل مکمل و انسان متکامل که در مسیر استکمال وجودی و در پرتو هدایت و عنایت انسان کامل مکمل از قوه به فعل می‌آید، دارای درجات وجودی است؛ زیرا انسان مؤمن آگاه در اثر اعتقاد صائب (یعنی توحید، نبوت، رسالت و ولایت / بینش توحیدی ولایی)، اخلاق صادق (منش الهی / توحیدی) و عمل صالح (کنش الهی / توحیدی و عمل مبتنی بر تقوای الهی) از «لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (انفال: ۴) به «هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ» (آل عمران: ۱۶۳) اوج و عروج می‌یابد (ر.ک. جوادی آملی، ۱۴۰۳، ج ۷۶، ص ۵۵۰). انسان این‌گونه از دانایی و توانایی خاصی در ساحت معرفت برخوردار شده و ظرفیت جمع سالم بین معقول، منقول و مشهود شده و در این «شدن» و سیورورت وجودی تجلیگاه مدل ترکیبی معارف تجربی، نیمه تجریدی و تجریدی تحت ولایت وحی خواهد شد. همان‌گونه که خدای سبحان می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّبِينٍ» (حج: ۸). بنابراین تربیت‌یافتگان و به فعلیت رسیدگان در حوزه ادراک عقلی و اشراق قلبی مبتنی بر آیه شریفه «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل: ۱۲۵)، الگویی کلاسیک از روش‌شناسی ترکیبی را در تعلیم معارف ارائه می‌دهد. این آیه، متناسب با مخاطب و مرتبه وجودی او، سه روش را به کار می‌گیرد: حکمت (استدلال عقلی و برهان)، موعظه حسنه (خطاب به عواطف و فطرت) و جدال احسن (مناظره و دیالوگ منطقی). این رویکرد، به علوم انسانی می‌آموزد که برای شناخت موجود چندبعدی انسان، باید از ترکیب هوشمندانه و غیرمتناقض روش‌ها استفاده کرد.

الف) الگوی عملی: سیره معصومین (علیهم‌السلام) تجلی کامل این روش ترکیبی است. آنان در تربیت افراد و حل مسائل اجتماعی، گاه با استدلال عقلی (مانند مناظرات امام صادق (علیه‌السلام))، گاه با تحریک عواطف پاک (اشک ریختن بر مصیبت سیدالشهداء) و گاه با بیان احکام نقلی عمل می‌کردند.

ب) کاربرد در پژوهش: یک پژوهشگر علوم انسانی اسلامی، بسته به سطح تحلیل مسئله، از روش مناسب استفاده می‌کند. برای مثال، در بررسی «علل گسترش معنویت در جامعه مدرن»، محقق می‌تواند به طور همزمان از: ۱) روش تجربی (پیمایش و آمارگیری)؛ ۲) روش تفسیری - هرمنوتیکی (تحلیل متون دینی و گفت‌وگوهای عمیق)؛ ۳) روش عقلی (بررسی سازگاری درونی پدیده) و ۴) روش شهودی (با تبدیل شهود عرفانی به دانش

حصولی از طریق براهین عقلی و تبیین فلسفی) بهره برد. نکته کلیدی در اینجا همانا تعیین نسبت و ترتیب این روش‌ها و عدم تقلیل یک بعد به بعد دیگر است.

۳-۳. مهندسی معرفت‌شناختی: قلمروشناسی و مسئولیت روش‌مند

توسعهٔ دامنهٔ روش‌ها، بدون تعیین حدود و ثغور هر یک، می‌تواند به آشفتگی معرفتی بینجامد. انسان‌شناسی عرفانی (قیصری، ۱۳۷۵، ص ۱۰۱ و ۲۴۵-۲۴۶) با تأکید بر آیاتی مانند: علم لدنی یا علم اعطایی (یوسف: ۱۲؛ کهف: ۶۵؛ طه: ۱۱۴؛ انبیا: ۷۹ و ۷۴؛ نمل: ۱۵؛ قصص: ۱۴؛ مطففین: ۱۸-۲۱) و برخی آیات - که به معرفتی یقین‌آور که هیچ نوع شک و سائبه در آن یافت نمی‌شود، اشاره می‌کند (تکاثر: ۷۵؛ واقعه: ۹۵؛ حاقه: ۵۱؛ مدثر: ۴۷؛ حجر: ۹۹) - و مبتنی بر آیات «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (اسراء: ۳۶) و «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ» (یونس: ۳۹) و روایاتی (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، حکمت ۱۴۷، خطبه: ۲۱۰) بر مهندسی معرفت‌شناختی تأکید می‌ورزد (ر.ک. ابن عربی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۶؛ ج ۲، ص ۱۱۴ و ۲۹۸؛ طباطبائی، ۱۳۸۸، ص ۶۳ و ۶۴؛ ۱۳۹۳، ج ۹، ص ۵۶؛ ج ۸، ص ۱۱۸ و ۱۱۹؛ ج ۱۶، ص ۱۵۱-۱۶۵؛ جوادی آملی، ۱۳۹۷، ص ۱۱۴ و ۱۱۵؛ آملی، ۱۳۹۴، ص ۴۹۰). این مفهوم منتج سه نکته زیر است:

الف) تعیین قلمرو اعتبار هر روش: هر روش معرفتی، دایرهٔ شمول خاص خود را دارد. روش تجربی در شناخت پدیده‌های مادی تکرارپذیر معتبر است، اما در قضاوت دربارهٔ غایات زندگی یا احکام ارزشی ناتوان است. روش شهودی برای دریافت حقایق کلی و باطنی کارآمد است، اما نمی‌تواند جایگزین روش تجربی در پزشکی یا فیزیک شود. تخطی از قلمرو (مانند اثبات خدا با آزمایشگاه یا انکار روح به دلیل عدم مشاهده حسی) خطایی روش‌شناختی است.

ب) مسئولیت اخلاقی و معرفتی پژوهشگر: پژوهشگر موظف است پیش از اظهار نظر یا تولید علم، به محدودیت‌های روش انتخابی خود واقف باشد و ادعاهایش را متناسب با ظرفیت همان روش طرح کند. این مسئولیت، علم را از جزمیت نادرست و نسبی‌گرایی مطلق می‌رهاند.

ج) نقش انسان کامل به‌عنوان معیار سنجش: سیرهٔ نظری و عملی معصومین (علیهم‌السلام)، نمونهٔ عینی کاربرد صحیح و هماهنگ همهٔ روش‌ها در یک کل منسجم است. آنان با رعایت کامل قلمرو هر روش (مثلاً استفاده از تجربه در امور دنیوی، عقل در استدلال‌ها، و وحی در تعیین غایات)، الگویی زنده از مهندسی معرفت ارائه داده‌اند.

بر این اساس، انسان‌شناسی عرفانی، روش‌شناسی علوم انسانی را در یک تحول سه‌بعدی قرار می‌دهد: از یک‌سو با افزودن روش شهودی، غنای کیفی و عمق‌بخشی به داده‌های پژوهش را ممکن می‌سازد. از سوی دیگر، با ترویج روش تلفیقی مسئله‌محور، انعطاف و جامعیت لازم برای مواجهه با پیچیدگی‌های موضوع «انسان» را فراهم می‌آورد. و سرانجام با تأکید بر مهندسی معرفت‌شناختی، از افتادن در دام «تک‌ساختی‌نگری» یا «شیفتگی

روش محور» جلوگیری کرده، نظم و انضباطی منطقی بر کل فرایند پژوهش حاکم می‌کند. محصول نهایی این تحول روش‌شناختی، تولید علوم انسانی است که هم از دقت روشمند برخوردار است و هم به دلیل بهره‌گیری از تمامی مجاری شناخت، از غنای معرفتی بیشتری برای تبیین حقیقت انسان و جامعه انسانی بهره می‌برد. این علوم، با عبور از روش‌شناسی تقلیلی رایج، قادر خواهند بود هم «وضع موجود» را دقیق‌تر تحلیل کنند و هم «وضع مطلوب» را مبتنی بر تصویر متعالی از انسان ترسیم نمایند.

۴. نقش انسان‌شناسی عرفانی در غایت و کارکرد علوم انسانی اسلامی

هر علمی، به‌ویژه علوم انسانی، در پاسخ به پرسش‌های «به کجا؟» و «برای چه؟» شکل می‌گیرد. غایت (هدف نهایی) و کارکرد (نقش عملی در جامعه) هر دانشی، مستقیماً از تصویر بنیادینی که از انسان ارائه می‌دهد، سرچشمه می‌گیرد. علوم انسانی متعارف، غایت خود را عموماً در «تفسیر رفتار انسان»، «مدیریت کارآمد جامعه» یا «افزایش رفاه مادی» تعریف می‌کند. انسان‌شناسی عرفانی با تعریف انسان به‌عنوان موجودی با هویت و صورت الهی که غایت خلقتش «قرب به خدا» و «خلافت الهی» است (ر.ک. قیصری، ۱۳۷۵، ص ۳۳۸؛ فرغانی، ۱۳۷۹، ص ۱۶۶-۱۶۷؛ طباطبائی، ۱۳۹۳، ج ۸، ص ۲۰-۲۱؛ ج ۴، ص ۱۴۲؛ رحیمیان، ۱۳۸۳، ص ۲۲۵-۲۲۶)، این اهداف را به‌کلی دگرگون ساخته و کارکرد علوم انسانی را از سطح توصیف و مدیریت وضع موجود، به سطح هدایت و مهندسی وضع مطلوب ارتقا می‌دهد. این تحول، علم را از حالت ابزاری صرف برای زندگی دنیوی، به وسیله‌ای برای تعالی و تکامل حقیقی انسان و جامعه تبدیل می‌کند.

۴-۱. تحول در غایت علوم انسانی: از اهداف افقی به آرمان‌های عمودی

در این منظومه، غایت نهایی علوم انسانی، نه صرفاً شناخت یا تسلط بر انسان، بلکه همراهی و کمک به او برای نیل به کمال ذاتی‌اش است. این غایت متعالی در چهار محور اصلی تجلی می‌یابد:

الف) توحیداندیشی: علم در این دیدگاه، ابزار کشف تجلی وحدت در کثرت است (ر.ک. طوسی، ۱۳۶۱، ص ۱۵۶؛ حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۶۴۶). غایت هر شاخه از علوم انسانی، کمک به انسان برای دیدن «یدالله» در همه عرصه‌هاست. اقتصاد، علم کشف قوانین توحیدی در معیشت و توزیع ثروت، و دانش سیاست، علم اقامه «عدل الهی» در جامعه و حتی هنر و ادبیات، غایتشان تجلی جمال حق و بیداری حس خداجویی تعریف می‌گردد. این نگاه، مانع از تخصصی شدن و پیرانگر می‌گردد که در آن اقتصاد از اخلاق و سیاست از معنویت جدا می‌شود.

ب) عبودیت محض: غایت علوم انسانی، تربیت «بنده‌ای آگاه و مسئول» است که تمام شئون زندگی فردی و اجتماعی خود را عبادتی در پیشگاه الهی بداند: «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (انعام: ۱۶۲) و از رهگذر عبادت به مقام عبودیت و آنگاه عبودیت برسد و از طریق عبودیت به منزل ربوبیت دست

یابد (ر.ک. مطهری، ۱۳۸۷، ج ۱۶، ص ۴۱۴-۴۱۵). بنابراین، روان‌شناسی باید به انسان کمک کند تا عواطف و انگیزه‌هایش را در مسیر بندگی تنظیم کند. علوم تربیتی، غایتشان پرورش عبدی خلیفه‌پرور است. مدیریت، هنر تدبیر امور به نیابت از مالک حقیقی (خدا) معنا می‌یابد.

ج) معنویت متعالیه: انسان‌شناسی عرفانی، حیات انسان را یک «سفر روحانی» از خاک به افلاک می‌داند. غایت علوم انسانی در این نگاه، بسترسازی برای این سفر تکاملی است. این علوم باید چراغ راه انسان در عبور از مراحل نفس اماره به لوامه و از لوامه به مطمئنه باشند (مطهری، ۱۳۸۳، ج ۲۳، ص ۱۳۵ و ۱۳۶؛ ۱۳۸۷، ج ۲۴، ص ۲۵۹؛ طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۷۱). جامعه‌شناسی نباید صرفاً به توصیف ساختارها بپردازد، بلکه باید شرایط اجتماعی‌ای را طراحی کند که گذار از «زندگی طبیعی» به «حیات طیبه» (نحل: ۹۷) را تسهیل نماید.

د) ولایت‌گرایی: از آنجاکه سلوک بدون تمسک به ولایت معصوم علیه السلام به گمراهی می‌انجامد (ر.ک. عروسی حویزی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۱؛ حسینی تهرانی، ۱۳۹۵، ص ۲)، غایت علوم انسانی اسلامی، ایجاد انطباق و هماهنگی بین دانش تولیدی و مسیر ولایی است. معیار صحت یک نظریه روان‌شناختی، اقتصادی یا سیاسی، میزان همخوانی آن با بینش، اخلاق و سیره انسان کامل است. این اصل، علوم انسانی را از التقاط با مکاتب غیرالهی مصون می‌دارد و آن را در مسیر «صراط مستقیم» الهی قرار می‌دهد.

۲-۴. تحول در کارکرد علوم انسانی: از نظریه تا تحول اجتماعی

این اهداف متعالی، زمانی محقق می‌شوند که در کارکرد عملی علوم در جامعه متجلی گردند. انسان‌شناسی عرفانی با نظر به قاعده «اعتدال مزاج» اعم از اعتدال مزاج جسمانی و روحانی (ر.ک. ابن عربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۶۸؛ ج ۳، ص ۵۵۴؛ فرغانی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۲۲؛ کاشانی، ۱۴۲۶ق، ج ۲، ص ۴۸۰؛ طباطبائی، ۱۳۹۳، ج ۱۲، ص ۱۵۴)، کارکرد این علوم را در سه حوزه کلان متحول می‌سازد:

الف) ارزش‌گذاری برای جسم و جان: نگاهی یکپارچه به کرامت انسان

در نگاه عرفانی، جسم و روان انسان، مرکب روح و مزرعه آخرت است. این دیدگاه، کارکرد علوم مرتبط با انسان را دگرگون می‌کند:

در پزشکی و سلامت: درمان بیماری‌ها تنها برای رفاه مادی نیست، بلکه برای حفظ «ابزار سلوک» (جسم سالم) و بازگرداندن توان عبادت و خدمت به بیمار است. پزشکی، حفظ امانت الهی می‌شود. پیشگیری و درمان، با توجه به تأثیر متقابل اخلاق و جسم (مانند تأثیر گناه بر بیماری و تأثیر صبر و دعا بر شفا) صورت می‌گیرد.

در روان‌شناسی و روان‌درمانی: کارکرد اصلی این علم، نه صرفاً کاهش رنج یا تطبیق فرد با جامعه، بلکه کمک به تحقق «نفس مطمئن» است. درمان اختلالاتی چون اضطراب و افسردگی، با تکیه بر تقویت ارتباط با خدا،

معنابخشی به زندگی و اتصال به منبع آرامش مطلق «إلا بذكر الله تطمئن القلوب» (رعد: ۲۸) تعریف می‌شود.

در علوم ورزشی و تربیت بدنی: تقویت جسم، به‌عنوان آماده‌سازی برای انجام بهتر تکالیف شرعی (مانند حج و جهاد) و افزایش توان خدمت‌رسانی به خلق، توجیه می‌یابد.

ب) خدمت به خلق: باز تعریف رابطه علم و قدرت

در منطق عرفانی، خدمت به مردم که «عیال الله» هستند، از بزرگ‌ترین عبادات و شرط لازم برای تقرب به خداست. این اصل، کارکرد علوم انسانی کاربردی را زیوروی می‌کند:

در مدیریت و حکمرانی: کارکرد نظام‌های سیاسی و اداری، خدمت‌گزاری محض و «گره‌گشایی از کار مردم» تعریف می‌شود. مدیر، «خادم» مردم است، نه «ارباب» آنان. شاخص موفقیت یک مدیر، رضایت الهی از طریق رضایت خلق است.

در اقتصاد: کارکرد نظام اقتصادی، فراتر از تولید ثروت، تأمین شرایط حیات طیبه برای همهٔ آحاد جامعه و رفع فقر و محرومیت است. الگوهای مصرف، تولید و توزیع، باید به گونه‌ای طراحی شوند که بیشترین نفع را به محرومان برسانند و پیوندهای اخوت اجتماعی را تقویت کنند.

در علوم تربیتی و اجتماعی: پژوهش‌ها و نظریه‌ها معطوف به حل مسائل واقعی جامعه، مانند شکاف طبقاتی، آسیب‌های اجتماعی و بحران معنویت خواهند بود. عالم علوم انسانی، خود را متعهد به بهبود وضعیت محرومان می‌داند

ج) عدالت اجتماعی: تجلی خلافت الهی در جامعه

از آنجا که انسان کامل، مظهر عدل الهی است و انسان عرفانی خود را خلیفهٔ خدا می‌داند، عدالت‌خواهی و عدالت‌گستری به کارکرد ذاتی علوم انسانی تبدیل می‌شود:

در حقوق و قضاوت: کارکرد قانون و دستگاه قضا، «احیای حقوق مظلومان» و «إماتة باطل» است. قانون‌گذاری و قضاوت، ابزاری برای تحقق «قسط» در جامعه می‌شود: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید: ۲۵).

در سیاست و روابط بین‌الملل: دیپلماسی و سیاست خارجی، در جهت استیفای حقوق مستضعفان جهان و مقابله با استکبار جهانی شکل می‌گیرد. کارکرد حکومت، ایجاد جامعه‌ای عادلانه به‌عنوان بستر تکامل معنوی انسان‌هاست در جامعه‌شناسی و اقتصاد: این علوم موظف می‌شوند سازوکارهای تولید و توزیع ظلم را تحلیل کرده و راهکارهای عینی برای تحقق عدالت توزیعی و مشارکتی ارائه دهند.

بر این اساس، انسان‌شناسی عرفانی، با تغییر غایت علوم انسانی از اهداف دنیوی محور به اهداف الهی و اخروی، و دگرگون ساختن کارکرد آن از ابزار مدیریت وضع موجود به ابزار تحقق عدالت و تعالی، یک انقلاب

پارادایمی در این عرصه ایجاد می‌کند. این تحول، علوم انسانی را از حصار «بودن‌ها» به افق «شدن‌ها» و از توصیف «آنچه هست» به ترسیم «آنچه باید باشد» رهنمون می‌سازد. محصول نهایی، دانشی است که هم نظری است (چون حقایق ثابت هستی‌شناختی را مبنا قرار می‌دهد) و هم انقلابی است (چون خواهان دگرگونی وضع موجود در جهت آرمان‌های متعالی است). چنین علمی، نه تنها به فهم انسان کمک می‌کند، بلکه او را به حرکت به سوی کمال حقیقی‌اش فرا می‌خواند و جامعه را به سمت تجلی‌بخشی ارزش‌های الهی سوق می‌دهد. این همان رسالت خطیری است که علوم انسانی اسلامی بر عهده دارد.

نتیجه‌گیری

انسان‌شناسی عرفانی - دینی با محوریت «انسان کامل»، نقش بی‌بدیلی در تولید علوم انسانی اسلامی ایفا می‌کند. این نقش در سه حوزه تجلی می‌یابد:

۱. در حوزه منبعیت: معارف معصومین علیهم‌السلام به‌عنوان علم لدنی، منبع اصیل برای استخراج مبانی علوم انسانی است.

۲. در حوزه مبانی و روش: تصویر جامع از انسان، مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی علوم را متحول کرده و روش ترکیبی (عقلی، نقلی، شهودی) را ضروری می‌سازد.

۳. در حوزه غایت و کارکرد: علوم انسانی در جهت توحید، عبودیت، معنویت و عدالت هدایت شده، کارکردی متعالی و خدمت‌گزارانه پیدا می‌کند.

در نهایت، تحقق علوم انسانی اسلامی اصیل، بدون بهره‌گیری از انسان‌شناسی عرفانی و جایگاه انسان کامل، امکان‌پذیر نخواهد بود. پژوهش‌های آتی می‌تواند به استخراج مصادیق عینی این تأثیر در رشته‌های خاصی مانند اقتصاد اسلامی، روان‌شناسی مثبت‌گرای توحیدی یا جامعه‌شناسی عدالت‌محور بپردازد.

منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه (۱۴۱۴ق). تحقیق صبحی صالح. قم: هجرت.

آملی، سیدحیدر (۱۳۸۱). تفسیر محیط الاعظم. قم: مؤسسه فرهنگی و نشر نورعلی نور.

آملی، سیدحیدر (۱۳۹۴). نص النصوص فی شرح فصوص الحکم. قم: بیدار.

ابن ترکه، صائن‌الدین (۱۳۸۲). تمهید القواعد. تصحیح و تعلیق سیدجلال‌الدین آشتیانی. قم: بوستان کتاب.

ابن عربی، محی‌الدین (بی‌تا). فتوحات مکیه. بیروت: دارصادر.

ترخان، قاسم (۱۴۰۲). برآیند مبانی کلامی در علوم انسانی اسلامی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

تیمی‌آملی، عبدالواحد بن محمد (۱۴۱۰ق). غرر الحکم و درر الکلم. تصحیح مهدی رجایی. چ دوم. قم: دارالکتاب الاسلامی

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۰). تفسیر موضوعی قرآن مجید. قم: اسراء.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۱الف). تفسیر موضوعی قرآن مجید. قم: اسراء.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۱ب). حیات عارفانه امام علی علیه السلام. چ دوم. قم: اسراء.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴). تفسیر انسان به انسان. قم: اسراء.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۷). شناخت‌شناسی در قرآن. قم: اسراء.

جوادی آملی، عبدالله (۱۴۰۲). عقلانیت شهود (تحریر فصوص الحکم قیصری). قم: اسراء.

جوادی آملی، عبدالله (۱۴۰۳). تسنیم. قم: اسراء.

حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۴ق). وسائل الشیعه. چ دوم. قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام لایحیاء التراث.

حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۸۱). انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه. چ سوم. قم: قیام.

حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۸۷). درس شرح فصوص الحکم. قم: بوستان کتاب.

حسینی تهرانی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۵). لمعات الحسین علیه السلام. مشهد: علامه طباطبائی.

رحیمیان، سعید (۱۳۸۳). مبانی عرفان نظری. تهران: سمت.

رودگر، محمدجواد (۱۳۹۷). مبانی عرفان و حیانی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

صدرالمتألهین (۱۳۸۳). شرح اصول الکافی، تصحیح محمد خواجه‌وی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

صدوق، محمد بن علی (۱۳۹۸ق). التوحید. تحقیق هاشم حسینی. قم: جامعه مدرسین.

طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۷). بررسی‌های اسلامی. به کوشش سیدهادی خسروشاهی. قم: بوستان کتاب.

طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۳). المیزان فی تفسیر القرآن. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۸). شیعه در اسلام. به کوشش سیدهادی خسروشاهی. قم: بوستان کتاب.

طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ق). الاحتجاج. مشهد: مرتضی.

طوسی، نصیرالدین (۱۳۶۱). اوصاف الاشراف. تصحیح نجیب مایل هروی. مشهد: امام.

- عروسی حویزی، عبدعلی جمعه (۱۴۱۵ق). نورالثقلین. تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی. چ چهارم. قم: اسماعیلیان.
- عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه (۱۳۷۳). تفسیر نورالثقلین. تصحیح سیدهاشم رسول محلاتی. چ چهارم. قم: اسماعیلیان.
- عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق). تفسیر العیاشی. تهران: المطبعة العلمية.
- فرغانی، سعیدالدین (۱۳۷۹). مشارق الدراری شرح تائیه ابن فارض. تحقیق و تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی. چ دوم. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- قیصری رومی، داود (۱۳۷۵). شرح فصوص الحکم. به کوشش سیدجلال الدین آشتیانی. تهران: علمی و فرهنگی.
- کاشانی، عبدالرزاق (۱۳۷۹). مجموعه رسائل و مصنفات. تهران: میراث مکتوب.
- کاشانی، عبدالرزاق (۱۴۲۶ق). لطائف الاعلام فی شارات اهل الالهام. تحقیق و تصحیح احمدعبدالرحیم السایح و توفیق علی وهبه وعامر النجار. مکتبه الثقافه الدینیه.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). بحار الانوار. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۸). اخلاق در قرآن. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸). مجموعه آثار. تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۳). مجموعه آثار. تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۷). مجموعه آثار. تهران: صدرا.
- موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۴۰۶ق). تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس. تهران: پاسدار اسلام.
- موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۳۷۳). چهل حدیث. چ چهارم. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۳۸۰). آداب الصلاة. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۳۸۵). صحیفه امام. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- یزدان پناه، یدالله (۱۳۸۸). مبانی و اصول عرفان نظری. نگارش سیدعطا انزلی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.